

طبقه بندی جمله‌های شرطی زبان عربی در بازتابی از آیات قرآن کریم*

امیرحسین رسول نیا
استادیار دانشگاه کاشان
مریم آقاجانی
دانشجوی دکتری دانشگاه کاشان

چکیده

قرآن کریم در طول چهارده قرن، تار و پود زندگی و اندیشهٔ انسان را مسخر کرده و در قلمرو علم مهمترین منبع الهام و جهت‌دهی فکری اوست. از طرفی همواره تسلسل و نظم منطقی، به فهم مطلب و درک آن کمک کرده است. از این رو پژوهشگران هر علمی به طبقه بندی مطالب و جزئی تر کردن حوزهٔ علمی خود پرداخته‌اند تا بتوانند بهتر آن را منتقل کنند؛ چنانکه نحویان یا عالمان دستور زبان عربی در وهلهٔ نخست کلمه را به سه دسته اسم، فعل و حرف تقسیم کرده‌اند و در باب هر کدام سخنها گفته و حتی سعی کرده‌اند تا هر بار این تقسیم بندی را محدودتر کنند؛ اما با وجود این، دربارهٔ جمله‌های شرطی زبان عربی با وجود کثرت و کاربرد بسیار این نوع جمله‌ها تقسیم بندی جامعی انجام نگرفته است. از این رو این جستار در این راه گام گذاشته و به طبقه‌بندی آن پرداخته است.

کلمات کلیدی: قرآن کریم، جمله‌های شرطی، احتمال وقوع، ساختار، زبان عربی.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۰۱/۲۸ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۴/۲۴

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: rasoulnia@kashanu.ac.ir

۱. تعریف مسأله

جمله شرط یکی از جمله‌های مرکبی است که ادات شرط در صدر آن قرار می‌گیرد و قسمت پیرو، با نام شرط و قسمت پایه با نام جواب یا جزای شرط شناخته می‌شود. ارکان جمله شرط، در حوزه‌های مختلف قابل بررسی است؛ به طور مثال ادوات شرط را می‌توان از چند جنبه تقسیم‌بندی کرد: از نظر جازم بودن، از نظر معنا و از نظر الحاق ما زائده به آنها.

با توجه به فراوانی جملات شرطی در قرآن کریم، این قبیل جمله‌ها مورد عنایت پژوهشگران نصوص قرآنی بوده است و از جنبه‌های مختلف ادبی، بیانی و تفسیری بررسی شده است؛ ولی در خصوص جنبه‌های نحوی جمله‌های شرطی قرآن، پژوهشی مستقل صورت نگرفته است.

از این رو، در این مقاله سعی شده تا با استناد به قرآن کریم که مهمترین و بهترین منبع در بررسی‌های علم نحو است، در حد توان به طبقه‌بندی جمله‌های شرطی از دو دیدگاه «احتمال وقوع» و «ساختار» پرداخته شود. البته در مواردی که نمونه‌های قرآنی یافت نشد به منظور تکمیل موضوع از منابع دیگر استفاده شده است؛ اما تکیه اصلی مطالب بر آیات قرآن کریم است.

۲. پیشینه تحقیق

همواره وجود تسلسل و نظم منطقی در درجهٔ اول و نظام طبقه‌بندی درست از دیگر سو، موجبات فهم درست متن را مهیا می‌سازد. طبقه‌بندی اقسام نحوی؛ مانند جملات شرطی نیز می‌تواند یکی از همین تلاشها برای فهم درست متون عربی باشد. با وجود این هنوز طبقه بندی درست و کاملی در باب جملات شرطی از منظر قرآن کریم نگاشته نشده است. از این رو، این مقاله می‌تواند اولین گام در طبقه‌بندی این نوع از جمله‌های قرآنی باشد که بی‌شک نه تنها از نظر نحوی به انتقال معنا کمک می‌کند، بلکه بازگوکنندهٔ لایه‌های معنایی مقاصد متن قرآن نیز هست.

۳. اقسام جملات شرط در زبان عربی

جملات شرطی زبان عربی را می‌توان از دو منظر «احتمال وقوع» و «ساختار» بررسی نمود:

۳,۱ احتمال وقوع

غرض از شرط بیان مفاهیم محتمل و غیرمحتمل است. جمله‌های شرطی زبان عربی را از نظر احتمال وقوع نیز می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم نمود:

۳,۱,۱ شرط واقعی

شرط واقعی را که می‌توان شرط محتمل نیز نامید، به این معناست که «اگر کاری را انجام دهیم به احتمال زیاد نتیجه آن را هم می‌بینیم.»؛ مانند

«...وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» (بقره / ۲۲۹) یعنی «هرکس به حدود الهی تجاوز کند، جزء ستمکاران است.» (صفوی، ۱۳۸۶: ۳۶)

این نوع شرط را به این دلیل واقعی می‌نامیم که لحظه‌ای که از آن سخن گفته می‌شود، هنوز ممکن است، اتفاق بیفتد و غیرقابل وقوع نیست. در این نوع شرط زمان مطرح نیست؛ یعنی این شرط برای هر زمانی کاربرد دارد و از این نظر، شرط واقعی است؛ یعنی اگر در هر زمانی کسی به حدود الهی تجاوز کند، ستمکار است و این نوع، خاص زمان حال یا گذشته و یا آینده نیست، بلکه مربوط به تمام زمانهاست.

نکته قابل توجه این است که ما نمی‌توانیم در زبان عربی زمانی خاص را برای فعل شرط و جواب شرط تعیین کنیم و علت آن، این است که در زبان عربی در پاره‌ای موارد با لفظ افعالی روبرو هستیم که به منزله افعال با زمان دیگر بکار می‌روند؛ به عنوان مثال فعل ماضی به منزله فعل مضارع به کار می‌رود و این نمونه در زبان عربی بسیار است؛ اما در این زمینه، فعل مضارعی را نیاقتیم که به منزله فعل ماضی باشد.^۱

البته باید در نظر داشته باشیم که شرط واقعی منحصر به وجود دو فعل «مضارع مجزوم» نخواهد بود؛ ولی یکی از موارد حتمی همین مورد است؛ یعنی اگر دو طرف قضیه شرطی فعل مضارع باشد، شرط واقعی است.

۳،۱،۲ شرط غیرواقعی

از این جهت به این نوع شرط غیرواقعی می‌گوییم که دیگر توانی برای تغییر آن نداریم. شرط غیرواقعی به دو دسته تقسیم می‌شود:

۳،۱،۲،۱ غیر محتمل

شرط غیر محتمل را می‌توان اینگونه تعریف کرد:

عملی که در گذشته اتفاق افتاده است؛ ولی در زمان حال امکان وقوع برای آن وجود ندارد و گاه حسرت بر گذشته را در زمان حال می‌خوریم. جملات شرطی را- که فعل آنها لفظاً و معنأ ماضی باشد- می‌توانیم جزء موارد غیر محتمل بدانیم؛ مانند

«وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دَبْرٍ فَكَذَّبْتَ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ.» (یوسف / ۲۷) یعنی «اگر پیراهن او از پشت دریده شده، زن دروغ می‌گوید و او (یوسف) از راستگویان است.» (صفوی، ۱۳۸۶: ۲۳۸)

در این آیه، فعل به کار رفته لفظاً و معنأ ماضی است؛ یعنی زمان شرط گذشته است و احتمال وقوع آن در زمان حال وجود ندارد؛ زیرا در این زمان حضرت یوسف و زلیخا زنده نیستند تا این شرط بار دیگر به وقوع بپیوندد.

۳،۱،۲،۲ کاملاً محال

شرط کاملاً محال را اینگونه تعریف می‌کنیم:

انجام عملی در گذشته دور که در صورت انجام شدن، می‌توانست نتیجه‌ای نیز به همراه داشته باشد. بنابراین در گذشته اتفاق نیفتاده است و در زمان حال و آینده هم امکان وقوع برای آن وجود ندارد و احتمالاً حسرت آن را در گذشته خورده‌ایم.

مواردی که برای کاملاً محال کاربرد دارند، دو مورد ذیل است:

الف) «لو»؛ مانند

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً» (هود/۱۱۸) یعنی «و اگر پروردگار تو خواسته

بود، همه مردم را یک امت کرده بود.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۱۳۰)

ب) «لولا»؛ مانند

«وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ» (هود/۹۱) یعنی «اگر خویشان تو نبودند، حتماً تو را سنگسار

می کردیم.» (صفوی، ۱۳۸۶: ۲۳۵)

این نوع شرط - همانطور که در آیات فوق ملاحظه می شود - قابل وقوع نیست و نبوده است. اگر پروردگارت می خواست مردم را امتی واحد قرار می داد؛ ولی چنین نخواست و چنین اتفاقی نیفتاده و نخواهد افتاد. و در آیه بعد نیز کافران می گویند اگر خویشان تو نبودند، تو را سنگسار می کردیم و چون خویشان او هستند، پس سنگسار شدن اتفاق نیفتاده است.

۳،۲ ساختار

از نظر ساختار جملات شرطی زبان عربی را می توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۳،۲،۱ شرط ساده

منظور از جمله شرطی ساده، جمله ای است که از ادات شرط و یک فعل شرط و یک

جمله جواب تشکیل می شود؛ مانند

«...وَمَنْ يَتَّبِعْ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (بقره/۱۰۸)؛ یعنی «آن کس که کفر

را به جای ایمان برگزیند، چون کسی است که راه راست را گم کرده باشد.» (آیتی، ۱۳۷۴:

۹)

در این آیه «مَنْ» ادات شرط، «يَتَّبِعْ» فعل شرط و مجزوم، و جمله «فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ

السَّبِيلِ» جواب شرط و محلاً مجزوم است.

۳،۲،۲ شرط ترکیبی

اصل در جمله شرط این است که پس از ادات شرط، یک فعل شرط و جواب ذکر گردد؛

اما با توجه به مثالهای یافت شده در کتب نحوی و نیز آیات قرآن کریم در مواردی،

جمله های شرطی از حالت شرط ساده خارج شده اند و دو شرط یا حتی بیشتر به دنبال هم

آمده اند که احکامی خاص می طلبند.

انواع شرط ترکیبی

۱. افعال شرط به دنبال هم می آیند بی آنکه هیچ حرف عطفی آنها را به هم پیوند دهد و

فرمول آن عبارت است از: ادات شرط + فعل شرط + ادات شرط + فعل شرط + جواب

شرط.

در این صورت جوابی که ذکر می گردد، برای شرط اول است و جواب بقیه فعلهای

شرط، محذوف است؛ زیرا جواب اول بر محذوفات دلالت می کند؛ مانند «مَنْ يَتَّبِعْ فِي

شبابه، مَنْ يَحْرَصُ عَلَى سَلَامَةِ جَوَارِحِهِ وَ حَوَاسِيهِ يَسْلَمُ مِنْ مَتَاعِبِ الْكُهُولَةِ.» (المرادی، ۲۰۰۱: جلد ۳، جزء ۴، ۱۲۹۳ و حسن، ج ۴/۵۲)

در این جمله، «يعتدل» فعل شرط اول، و «يحرص» به عنوان فعل شرط دوم و جمله «يسلم من متاعب الكهولة» جواب برای شرط اول است و جواب شرط دوم به علت وجود قرینه محذوف است.

۲. افعال شرط با وجود یک حرف عطف (واو، أو، فاء) به دنبال هم آورده می‌شوند، و فرمول آن اینگونه است:

ادات شرط + فعل شرط + حرف عطف + ادات شرط + فعل شرط + جواب شرط
اگر این توالی شرطها با حرف عطف «واو» باشد، جوابی که ذکر می‌شود برای هر دوی آنهاست؛ زیرا «واو» برای جمع ذکر می‌شود؛ مانند «مَنْ يَحْجُمُ عَنْ نَدَاءِ الْخَيْرِ، وَ مَنْ يَنْأُ عَنْ دَاعِي الْمَرْوَةِ، يَعِشُ بَعْضًا مَبْنُودًا.» (همان)

اگر این توالی با حرف عطف «أو» ذکر گردد، جواب برای یکی از آنهاست و جواب دیگری محذوف است؛ زیرا جواب مذکور بر آن دلالت دارد؛ مانند «إِنْ تَغَبَّ عَنْ عَيْنِي أَوْ إِنْ تَحْضُرْ فَلَسْتَ عَنْ خَاطِرِي بَغَائِبٌ.» (همان)

در این جمله «أو»، دو شرط «تغب» و «تحضر» را به هم پیوند داده، و جواب شرط به یکی از دو شرط تعلق دارد یا شرط اول و یا شرط دوم. در این مورد اختلافی نیست که جواب از شرط اول یا دوم باشد. اما مسلم است که جواب برای هر کدام در نظر گرفته شود، برای دیگری محذوف خواهد بود.

اگر عطف با «فاء» باشد، جوابی که ذکر می‌گردد، برای شرط دوم است؛ زیرا «فاء» مفید ترتیب است و شرط دوم به همراه جوابش، جواب برای شرط اول محسوب می‌شود؛ مانند «إِنْ تَمَارَسَ عَمَلًا فَإِنْ تَخَلَّصَ فِيهِ يُحَالِفُكَ الْفَوْزُ وَ التَّوْفِيقُ.» (همان)

۳. با بررسی آیات قرآن کریم، که با ادات شرط آغاز می‌شوند و جملات شرطی هستند، با آیاتی مواجه می‌شویم که در آنها دو «فاء جزاء» وجود دارد؛ یعنی دو فعل شرط و به تبع آن دو جواب شرط خواهیم داشت:

ادات شرط + فعل شرط + فاء جزاء + ادات شرط + فعل شرط + فاء جزاء + جواب شرط

در این صورت جوابی که ذکر می‌گردد، برای شرط دوم است و شرط دوم به همراه جواب، جواب برای شرط اول است؛ مانند

«فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى.» (طه / ۱۲۳) ؛ یعنی «اگر از جانب من شما را راهنمایی آمد، هرکس از آن راهنمای من متابعت کند نه گمراه می‌شود و نه تیره بخت.» (آیاتی، ۱۳۷۴: ۱۸۸)

در این شاهد قرآنی، «إمّا» ادات شرط اول و «يأتين» فعل شرط اول است. «مَنْ» ادات شرط دوم و «اتبع» فعل شرط دوم است. جمله «فلا يضل ولا يشقى» جواب برای «اتبع»

است و کل جمله «من اتبع هداى فلا يضلّ و لا يشقى» جواب برای «یا تین» به حساب می‌آید.

اما در آیاتی که از چنین فرمولی پیروی کرده‌اند، برخی از کتابهای اعراب مانند «الجدول فى اعراب القرآن و صرفه» دچار اشتباه آشکاری شده‌اند و آن اینکه ادات شرط دوم را به همراه فعل شرط دوم، جواب شرط اول دانسته‌اند.^۲ در حالی که ادات شرط دوم و شرط دوم به همراه جواب، جواب برای شرط اول است. علت اشتباه تصوّر صاحب الجدول این است که

اولاً: چنین ترکیبی با معنای جمله انطباق ندارد.

ثانیاً: یک جمله ناتمام هیچگاه نمی‌تواند جواب برای جمله دیگر باشد؛ زیرا اقتضای جملهٔ جواب این است که یک جمله تام و کامل باشد.

در نمونهٔ دیگر نویسندهٔ الجدول در مورد اعراب این آیه «... فَأَمَّا يَا تَيْنَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.» (بقره / ۳۸) یعنی «پس اگر از جانب من راهنمایی برایتان آمد، بر آنها که از راهنمایی من پیروی کنند بیمی نخواهد بود و خود اندوهناک نمی‌شوند.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۴) می‌نویسد:

«فاء: استینافیه، إمّا: إن + ما زائده، یا تینکم: فعل شرط و محلاً مجزوم (مبني بر فتح)، فاء: فاء جزاء، مَن: مبتدا، تبع: فعل شرط، و جمله مَن تبع هداى: جواب شرط إمّا، فاء: فاء جزاء، جمله اسمیه فلا خوف عليهم: جواب شرط مَن.» (صافی، ۱۹۸۶: ج ۱، ۱۰۸)

صاحب الجدول، جمله بعد از فای جزای اول؛ یعنی «مَن تبع هداى» را جواب برای شرط قبل از آن می‌داند در حالی که کل جمله «مَن تبع هداى فلا خوف عليهم» جواب برای شرط اول؛ یعنی یا تین است؛ زیرا اقتضای شرط، جواب است و جمله بدون آن ناقص است و شرط دوم به تنهایی نمی‌تواند جواب شرط اول باشد، بلکه شرط دوم به همراه جوابش جملهٔ کاملی را تشکیل می‌دهد که جواب برای شرط اول است.

نکتهٔ قابل توجه این است که در بحث شرط ترکیبی باید دقت کنیم که هر جا دو شرط را ببینیم، نباید آن را از نوع شرط ترکیبی به حساب آوریم، بلکه جمله‌هایی جزء شرطهای ترکیبی هستند که از فرمولهای ذکر شده پیروی کنند. پس مثالهایی چون مورد ذیل را از بحث شرط ترکیبی خارج می‌کنیم:

«إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ.» (یونس / ۸۴) «اگر به خدا ایمان آورده‌اید و تسلیم فرمان او هستید پس به او توکل کنید.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۱۱۹)

زیرا

۱) «فعليه توكّلوا» جواب برای «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ» است و جواب شرط «إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ»

به دلیل وجود قرینه، محذوف است.

۲) جواب شرط هیچگاه قبل از شرط واقع نمی‌شود؛ یعنی اینکه شرط و جواب قضیه‌ای واحد به حساب می‌آیند و هر کدام از آنها قضیهٔ مستقلی نیستند که سکوت بر آن صحیح باشد؛ به عبارت دیگر اگر فعل شرط تحقق یابد، فعل شرط نیز حاصل می‌شود.

۳,۲,۳ متضمن معنای شرط

سومین نوع شرط از نظر ساختار، متضمن معنای شرط است که الفاظی مانند إذا، کَلَمَّا و... را متضمن معنای شرط دانسته‌اند. در این قسمت با توضیح معروفترین ادات متضمن معنای شرط که در آیات قرآن نیز ذکر شده‌اند، به بررسی این نوع از شرط می‌پردازیم:

(۱) إذا

«إذا» در صورتی متضمن معنای شرط است که فجائیه نباشد و غالباً ظرفی است که برای مستقبل به کار می‌رود و اگر بر سر فعل ماضی بیاید، متضمن معنای شرط است و با وجود اضافه شدن به فعل ماضی، به زمان مستقبل دلالت می‌کند. (ابن هشام، ج ۱، ۱۸۳) مانند «فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُكُمْ بِاللَّيْسَةِ حِدَادٍ...» (احزاب/۱۹) یعنی: «چون وحشت از میان برود، از حرص غنایم با زبان تیز خود برنجانندتان.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۲۵۵)

البته در آیات قرآن، إذا در معنای شرط همیشه به فعل ماضی اضافه نشده است، بلکه در آیاتی «إذا» به فعل مضارع اضافه شده و در معنای شرط است؛ مانند «وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ.» (قصص/۵۳) «و چون بر آنان تلاوت شد گفتند: بدان ایمان آوردیم حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۲۳۸)

«وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا.» (مریم/ ۵۸) یعنی: «چون آیات خدای رحمان بر آنان تلاوت می‌شد، گریان به سجده می‌افتادند.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۱۷۸)

در همه آیاتی که إذا بر سر فعل مضارع آمده، آن فعل همواره «یُتْلَىٰ» و یا «تُتْلَىٰ» است. «إذا» متضمن معنای شرط حتماً بر سر جمله فعلیه می‌آید؛ مانند «وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا...» (بقره ۱۷۰) «چون به ایشان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده، پیروی کنید، گویند...» (آیتی، ۱۳۷۴: ۱۳)

«إذا» متضمن معنای شرط در نقش مفعول فیه و جمله بعد از «إذا» در محل جرّ، مضافّ الیه است. در این صورت إذا متعلق است به

الف) جواب مذکور؛ مانند

«فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ...» (اعراف/۱۳۱) «چون نیکی نصیبشان می‌شد می‌گفتند: حق ماست.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۹۰)

إذا در این آیه در بردارنده معنای مستقبل و متضمن معنای شرط و متعلق به «قالوا» است و جمله «جاءتهم الحسنه» در محل جرّ «مضافّ الیه» است. إذا متعلق به فعل شرط نیست؛ زیرا إذا در مضافّ الیه عمل نمی‌کند.^۳

ب) جواب محذوف مانند:

«إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...» (أنفال/ ۲۴) «چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فراخوانند که زندگیتان می‌بخشد دعوتشان را اجابت کنید و بدانید که خدا میان آدمی و قلبش حایل است.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۹۸)

إذا در این آیه، متضمن معنای شرط و متعلق به جوابی است که محذوف است؛ زیرا ما قبل آن یعنی «فاستجبوا له» به آن دلالت می‌کند.

ج) مضمون جواب؛ مانند
 «إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ.» (أنفال / ۱۵) «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون کافران را حمله ور دیدید به هزیمت پشت مکنید.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۹۸)
 در این آیه نیز إذا متضمن معنای شرط و متعلق به مضمون جواب و جمله «لَقِيتُمْ» در محل جر «مضاف الیه» است.

نکاتی در مورد إذا

اگر إذا بعد از قسم ذکر شود، از معنای شرط خارج می‌شود؛ (ابن هشام، ج ۱، ۱۸۸) یعنی مثالهایی چون «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى.» (لیل / ۱) که قسم بر إذا مقدم است، إذا را از معنی شرط خارج می‌کند.

در آیاتی از قرآن کریم، «حَتَّى» بر سر إذا وارد شده است، در اینجا به ذکر دو نمونه و بررسی اختلاف نظر نحویان در مورد این آیات می‌پردازیم:
 - «حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا فَتَحْتِ أَبْوَابَهَا...» (زمر / ۷۱) «چون به جهنم رسند درهایش، گشوده شود.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲۹۰)

از نظر اخفش إذا به وسیله حَتَّى مجرور شده است.
 اما جمهور گفته‌اند کسانی که به نحوی إذا را در این آیه از معنای ظرفیت خارج کرده‌اند و گفته‌اند «حَتَّى»، «إِذَا» را مجرور ساخته، اشتباه کرده‌اند؛ زیرا حَتَّى در این آیه حرف ابتدا محسوب می‌شود که بر کل جمله «إِذَا جَاءُوهَا» وارد شده است. این جمله مستأنفه است و محلی از اعراب ندارد و حَتَّى در این نمونه عامل نیست. (ابن هشام، ج ۱، ۱۸۶-۱۸۷)
 - «حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابَهَا...» (زمر / ۷۳) «چون به بهشت برسند درهایش گشوده شود.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲۹۰)

کوفیان معتقدند «واو» در این آیه زاید است و جواب شرط «فتحت أبوابها» است. ابوالقاسم بن برهان از بصریان نیز چنین اعتقادی دارد؛ (الأنباری، ۱۹۶۱م: ج ۲، ۴۵۶ و المبرّد، ۱۹۹۹م: ج ۱-۲، ۳۸۲-۳۸۳) اما دیگر بصریان این اجازه را نمی‌دهند و معتقدند که واو در اصل برای ایجاد معنایی وضع شده است. از این رو جایز نیست که آن را زاید بدانیم. (همان)

سیبویه معتقد است جواب در این نمونه محذوف است. (سیبویه، ج ۳، ۷۸)
 طنطاوی این واو را حالیه معرفی می‌کند و معتقد است که زاید نیست. (طنطاوی، ۲۰۰۸م:

(۶۱۶)

انباری در جواب کوفیان می‌گوید که این واو زاید نیست، بلکه حرف عطف است و جواب شرط حذف شده تا مقصود کلام را به بلیغترین وجه برساند. مانند این که گفته شود: «والله لئن قمت إلیک» و در مورد جواب شرط، سکوت می‌کند تا ذهن به انواع مجازات و اقداماتی خطور کند که گوینده می‌تواند علیه مخاطب انجام دهد. و این کلام

بلیغتر است از آنکه گفته شود: «والله لئن قمت إلیک لأضربتک» و مجازات را تنها به زدن محدود کند. (الأنباری، ۱۹۶۱م: ج ۲، ۴۵۶-۴۶۲) خلاصه کلام این که این واو در آیه شریف (۷۳) سوره زمر) و نیز آیات مشابه؛ مانند «آل عمران / ۱۵۲ ؛ انبیا / ۹۶ و نمل / ۸۴» زاید نیست و جواب شرط، محذوف است.

۲) کَلَّمَا

«کَلَّمَا» نیز مانند إِذَا هرگاه متضمن معنای شرط باشد، در نقش مفعولٌ فیه قرار می‌گیرد. عامل نصب کَلَّمَا همان فعلی است که در جواب می‌آید و غالباً به فعل ماضی اضافه می‌شود؛ مانند

«كَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا...» (آل عمران / ۳۷) «هر وقت که زکریا به محراب نزد او می‌رفت، پیش او خوردنی می‌یافت.» (آیتی، ۱۳۷۴: ۲۸)

ابوحیان، کَلَّمَا را اینگونه توصیف می‌کند که «کل» به «ما» مصدری ظرفی اضافه شده است. (ابن یوسف، ۱۴۲۰ق: ج ۱، ۹۰) همانطور که خداوند می‌فرماید:

«كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشْوَءٌ فِيهِ وَإِذَا أُظْلِمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا...» (بقره/ ۲۰) «هرگاه که بر دمد چند گامی بر می‌دارند، و چون خاموش شود، از رفتن باز ایستند.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲)

که در این آیه کَلَّمَا بنا بر ظرف بودن منصوب و مفعولٌ فیه است. ۴

۳) لَمَّا

«لَمَّا» ادات نفی مرکب از «لم» و «ما» است که «ما» برای تأکید و تقویت کلام است. (الزجاج، ۱۴۲۰ق: ج ۲، ۷۶۰)

اگر بر سر فعل ماضی بیاید، ماهیت آن تغییر می‌کند و حرفی می‌شود که متضمن معنای شرط است. گروهی لَمَّا را «حرف وجود لوجود» می‌نامند و گروهی آن را «حرف وجوب لوجوب» می‌خوانند. منظور از «حرف وجود لوجود» این است که مفاد جمله دوم در صورت تحقق مضمون جمله اول، شکل گرفته است. منظور از «حرف وجوب لوجوب» این است که «لَمَّا» بیان کننده ثبوت مضمون جمله دوم به هنگام ثبوت مفاد جمله اول است. (ابن مالک، ۲۰۰۰م: ج ۲، ۱۸۰) به عبارت دیگر «لَمَّا» حرفی است که بر وجوب و حتمیت خارجی جمله به علت وجوب و تحقق شرط دلالت دارد.

ابن سراج و به تبع او ابوعلی فارسی و ابن جنی «لَمَّا» را ظرف به معنای «حین» می‌دانند؛ اما ابن مالک آن را به معنی «إِذَا» می‌داند. (همان) در این مورد نظر ابن مالک صحیح است؛ زیرا «إِذَا» مختص ماضی است و همچنین به جمله بعد از خود اضافه می‌شود. در حالی که «حین» مطلق است و مختص زمان خاصی نیست و نیز لازم نیست که «حین» تنها به جمله اضافه شود، بلکه به غیر جمله هم اضافه می‌شود.

- جواب لَمَّا

جواب لَمَّا می‌تواند یکی از موارد زیر باشد: (همان)

الف) فعل ماضی؛ مانند «فَلَمَّا نَجَّاکُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ...» (إسراء / ۶۷) «چون شما را به ساحل نجات برساند از او رویگردان شوید.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۱۶۴)

ب) جمله اسمیه مقرون به إذا فجائیه؛ مانند « فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَنْعُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ... » (یونس/ ۲۳) « چون خدا آنها را برهاند، بینی که در زمین به ناحق سرکشی کنند. » (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۱۱۶)

ج) جمله اسمیه مقرون به فاء جزاء (در نظر ابن مالک)؛ مانند « فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ... » (لقمان/ ۳۲) « چون نجاتشان دهد و به خشکی برد، برخی به عهد خویش وفا کنند. » (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲۵۲)

د) فعل مضارع (در نظر ابن عصفور)؛ مانند « فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا. » (هود / ۷۴) « چون وحشت از ابراهیم برفت و شادمانی جایش را بگرفت، با ما درباره قوم لوط به مجادله برخاست. » (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۱۲۷)

با اینکه در همه موارد ذکر شده نمونه‌های قرآنی وجود دارد، تنها قسم اول؛ یعنی این که جواب «لما» ماضی باشد، مورد اتفاق نحویان است؛ اما در دیگر موارد اختلاف نظر وجود دارد.

در مورد این که جواب لما فعل مضارع باشد، زمخشری و ابن هشام با ابن عصفور مخالفت می‌کنند که در آیه (هود/ ۷۴) جواب یا «جاءته البشری» است و «واو» زاید است و یا اینکه جواب حذف شده که می‌توان «أقبل يجادلنا» را در تقدیر گرفت. (الزمخشری، ۱۳۵۴ق: ج ۲، ۳۲۲ و ابن هشام، ج ۱، ۵۳۸)

لما متضمن معنای شرط نیز در نقش مفعول فیه و متعلق به جواب است؛ مانند «فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ اِنِّي وَضَعْتُهَا اُنْثَىٰ...» (آل عمران/ ۳۶) «چون فرزند خویش بزاد گفت: ای پروردگار من، این که زاییده‌ام، دختر است.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲۸)

که لما متعلق به «قالت» است.

در پاره ای از آیات قرآن لما بر سر «أن» وارد شده است؛ مانند -«فَلَمَّا اُنْجَاءَ الْبَشِيرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَّجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا...» (یوسف/ ۹۶) «چون مژده دهنده آمد و جامه بر روی او انداخت، بینا گشت.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۱۳۷)

« فَلَمَّا اُنْ اَرَادَ اَنْ يَّبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَال... » (قصص / ۱۹) «چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲۳۶)

در این نمونه‌ها اگر «أن» را مصدری به حساب آوریم، دچار اشتباه شده‌ایم؛ زیرا وقتی آن مصدری بر سر فعل می‌آید، همواره آن را به تأویل مفرد می‌برد و یک عبارت مؤول می‌سازد و این با مقتضای لما سازگار نیست؛ زیرا ظرف زمان «لما» به مفرد اضافه نمی‌شود. و اگر آن را مصدری به حساب آوریم، لما به جمله اضافه نشده است. از این رو در آیاتی این چنین آن حرف زائد برای تأکید محسوب می‌شود.

ویژگیهای ادوات متضمن معنای شرط

ادوات متضمن معنای شرط، دارای خصوصیات مشترکی هستند:
الف) نقش آنها مفعول فیه است.

پس اگر نقشی غیر از مفعول^۱ فیه داشته باشند؛ مثلاً مفعول به باشند، از شرط بودن خارج می‌شوند.

ب) جمله بعد از آن‌ها در محل جرّ، مضاف^۲ الیه است.

ج) متعلق به جواب یا مضمون جواب هستند.

د) گرچه بر سر فعل مضارع هم آمده‌اند، غالباً بر فعل ماضی وارد می‌شوند.

ه) فعل مضارع بعد از خود را جز در ضرورت شعری مجزوم نمی‌کنند.

۳،۲،۴ شبه شرط

بحث شبه شرط را با در نظر گرفتن دو مورد مطرح می‌کنیم:

الف) مواردی که لفظ شرط دارند؛ اما قصد آنها شرط نیست. این موارد را در جایی شاهد هستیم که لفظ شرط را می‌بینیم؛ اما مقصود از آن شرط نیست و در آیات قرآن کریم قابل بررسی است. در این موارد که قصد شرط نیست حتماً نکته‌ای مانند یک نکته بلاغی چون کنایه، تبکیت (وادار کردن به سکوت)، توییح و... نهفته است.

در این زمینه به بررسی چند آیه از قرآن کریم می‌پردازیم:

« فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اهْتَدَوْا... » (بقره / ۱۳۷) «اگر به آنچه شما ایمان آورده‌اید، آنان نیز ایمان بیاورند، هدایت یافته‌اند. (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۱۲)

در این آیه وجود «إِنْ» در نگاه اول، شرط را به نظر می‌آورد؛ در حالی که شرط در اینجا برای ساکت کردن دشمن و وادار کردن به سکوت بکار رفته است؛ چون مسلم است که نزد کسانی که به اسلام ایمان آورده‌اند، دین تنها اسلام است. (التفتازانی، ۱۳۸۳ش: ۹۰-۹۱)

« وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ... » (بقره / ۲۳) یعنی «و اگر در آنچه بر بنده خویش نازل کرده‌ایم، در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۲)

در اینکه این آیه شرط نیست، حتمی است؛ چون غیرمرتابین بر مرتابین غلبه داده شده‌اند و «إِنْ» به کار رفته به شیوه فرض و تقدیر آورده شده است تا دشمن ساکت و وادار به پذیرش گردد. (التفتازانی، ۱۳۸۳ش: ۹۰-۹۱)

« فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَىٰ. » (أعلى / ۹) «اگر پند دادنت سود کند، پند ده.» (آیتی، ۱۳۷۴ش: ۳۹۶)

در مورد این آیه نیز نظرهایی متعدد داده شده است:

گروهی معتقدند «إِنْ» در این آیه به معنای «قد» بکار رفته است، برخی معتقد به معنای شرطی آن هستند. گروهی آن را به معنای «إِذ» می‌دانند؛ اما گروهی معتقدند گرچه این بیان ظاهراً به شرط دلالت دارد؛ اما در واقع مقصود غیر از شرط است. ابوحنیفان از جمله این گروه است که معتقد به استبعاد سود بخشیدن تذکر در مورد آنان و توییح و سرزنش است. (ابن یوسف، ۱۴۲۰ق: ج ۱۰، ۴۵۷)

ب) مواردی که لفظ شرط ندارند؛ اما قصد آنها شرط است. در پاره‌ای از مواضع برخلاف مورد قبل، به شواهدی برخورد می‌کنیم که جمله با اینکه شرط از آن فهمیده می‌شود، لفظ

شرط را ندارد و از ظاهر آن نمی‌توان به شرط بودن یا شرط نبودن آن حکم کرد. این قضیه را در چند مورد، دسته بندی کرده‌ایم:

۱) اسم موصول

هر گاه مبتدا سببی برای خبر باشد، خبر به منزله جواب آن است و همانگونه که «فاء» بر جواب شرط وارد می‌شود، بر سر خبر اسم موصول هم وارد می‌شود. (الشرتونی، ۱۳۸۳ ش، ج ۴، ۱۹۹) پس اینگونه مبتدا و خبر باید دو ویژگی داشته باشند:

الف) مبتدا سببی برای خبر باشد.

ب) خبر متأخر باشد.

گرچه در بین کتب نحوی بحث شبه شرط به طور مستقل مطرح نشده است، اشاره‌هایی هرچند کوتاه و گذرا به این مورد شده و حتی لفظ شبه شرط نیز آورده شده است. نمونه آن ابن هشام در مغنی اللیب چنین می‌گوید:

«همانگونه که «فاء جزاء» به شرط مربوط می‌شود، شبه جواب هم به شبه شرط مربوط می‌شود؛ مانند «الذی یأتینی فله درهم» و «فاء» که در این مثال آورده شده، مقصود متکلم مشخص می‌شود که ترتب لزوم درهم بر «اتیان» است و اگر فاء نمی‌آمد، احتمال دیگری وجود داشت.»^۵ (ابن هشام، ج ۱، ۳۳۱)

بنابراین مشخص می‌شود که ابن هشام نیز معتقد است که اسم موصول می‌تواند شبه شرط قرار گیرد. تعداد این موارد در قرآن کریم کم نیست؛ مانند «وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.» (أنعام/۱۱۴) «و کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم (یهودیان و مسیحیان)، می‌دانند که از جانب پروردگارت به حق نازل شده است، پس هرگز از تردید کنندگان نباش.» (صفوی، ۱۳۸۶ ش: ۱۴۲)

«الذین» در این آیه به عنوان اسم موصولی که در نقش مبتدا واقع شده، سببی برای خبر است؛ یعنی چون آنها خود می‌دانند که آنچه نازل شده به حق است، تو تردید نکن. خبر نیز متأخر از مبتدا است و این هردو شرطی است که «الذین» را به مثابه اسم شرط قرار می‌دهد. با این حال کتابهایی چون «الجدول فی إعراب القرآن و صرفه» و «معجم إعراب ألفاظ القرآن الکریم» در مورد چنین آیاتی و در برخورد با اسم موصول که بعد از آن فاء ذکر می‌گردد، به گونه‌های متفاوتی برخورد می‌کنند، که جای تأمل دارد. این تفاوتها را با بررسی چند آیه پی می‌گیریم:

- در مورد آیه فوق (۱۱۴/أنعام) طنطاوی معتقد است که فاء در این آیه رابط جزا است و جمله بعد، جزا و جواب شرط است. (طنطاوی، ۲۰۰۸م: ۱۸۱) اما صاحب الجدول این «فاء» را رابط برای جواب شرط مقلد می‌داند و می‌گوید که تقدیر اینگونه بوده است: «إن كان اهل الكتاب يعلمون أنه منزل من الله...» (صافی، ۱۹۸۶م: ج ۸، ۲۵۹)

– آیه « وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. » (توبه/۳۴) «و کسانی را که زر و سیم می‌اندوزند و در راه خدا انفاقش نمی‌کنند، به عذاب دردآور بشارت ده.» (آیتی، ۱۳۷۴ش:۱۰۵)

صاحب الجداول می‌گوید این فاء زاید است و آن را اینطور معرفی می‌کند: «زائده لمشابهة الموصول بالشرط» (صافی، ۱۹۸۶، ج ۱۰، ص ۳۲۸) و طنطاوی این فاء را رابط جزای شرط می‌داند. (طنطاوی، ۲۰۰۸م:۲۴۶)

اگر با دقت در این آیه ها نگاه کنیم، «الذین» در موضع مشابهی قرار گرفته و در آیاتی که اسم موصول به این صورت واقع شده است، برخوردهای متفاوتی دارند و با اینکه مواضع مشابه است؛ اما تعبیرها متفاوت است؛ اما با استناد به اشاره ابن هشام (ابن هشام، ج ۱، ۳۳۱) و نظر رشید شرتونی (الشرتونی، ۱۳۸۳ش: ج ۴، ۱۹۹) می‌توان آن را به «منزله» اسم شرط قرار داد؛ زیرا در بطن خود می‌تواند معنای شرط داشته باشد. گرچه لفظ آن با شرط متناسب نیست. به همین دلیل اسم موصولی که دارای دو شرط ذکر شده باشد، در ذیل مجموعه «شبه شرط» قرار می‌دهیم. علامه طبرسی نیز در مورد این آیه شریف می‌آورد: «الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ.» (آل عمران/۲۱) «کسانی را که از روی عدل فرمان می‌دهند، می‌کشند، به عذاب دردآور بشارت ده.» (آیتی، ۱۳۷۴ش:۲۸)

«فاء» در این آیه «شبه جزاء» است و «فاء» سبب نیست که «لیت» را در تقدیر بگیری و اگر «لیت» بیاید، معنا باطل می‌شود؛ اما آمدن «فای جزاء» برای الذین اشکال ندارد؛ زیرا بر سر خبر آن آمده است. پس صحیح نیست که گفته شود: «لیت الذی یقوم فیکرمک»؛ اما «الذی یقوم فیکرمک» صحیح است. (الطبرسی، ۱۴۰۸ق: ج ۱، ۷۲۰)

با توجه به نظر علامه طبرسی که فاء در آیه مذکور و مثال «فیکرمک» را جزاء می‌داند؛ زیرا فای جزاء عامل نیست. با این تفاوت که چون در جواب الذین ذکر شده، آن را «شبه جزاء» معرفی می‌کند.

آیاتی که تاکنون به آنها اشاره شد، همه آیاتی بودند که با اسم موصول الذین مثال زده شده‌اند؛ اما نباید تصور شود که شبه شرط مخصوص الذین است، بلکه تمام اسامی موصول چه عام و چه خاص را در بر می‌گیرد. آیات زیر از این نمونه هستند:

– «وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ فَيَاذَنَ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ.» (آل عمران/۱۶۶) «آنچه در روز برخورد آن دو گروه به شما رسید، به اذن خدا بود تا مؤمنان را بشناسد.» (آیتی، ۱۳۷۴ش:۳۷)

– «وَاللَّاتِي يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ نَسَائِكُمْ فَاَسْتَشْهَدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةٌ مِّنْكُمْ...» (نساء/۱۵) «و از زنان شما آنان که مرتکب فحشا می‌شوند، از چهار تن از خودتان بر ضد آنها شهادت بخواهید.» (آیتی، ۱۳۷۴ش:۴۲)

۲) آن مصدری در معنای شرط

نمونه دیگر شبه شرط در جایی است که آن مصدری در معنای إن شرطی به کار می‌رود که در آیات قرآن کریم قابل بررسی است. البته باید توجه داشته باشیم که آن مصدری در

همه مواضع به معنای این شرطی به کار نمی‌رود. بلکه در صورتی می‌تواند در معنای این شرطی قرار بگیرد که جایگزینی هر یک از این دو به جای یکدیگر صحیح باشد و جایگزینی ممکن نیست مگر در صورتی که دو لفظ از نظر معنا یکسان و مترادف باشند. پس این معنا و مفهوم جمله است که صحت این جایگزینی را تعیین می‌کند و به سبب شباهت در مفهوم، بعضی از قاریان به جای آن مصدری، این شرطی را قرائت نموده‌اند؛ مانند

«أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...» (بقره/۲۸۲) «اگر یکی از آن دو فراموش کند، باید یکی از آن دو که به خاطر دارد، دیگری را یادآوری کند.» (صفوی، ۱۳۸۶ش: ۴۸)
 «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا...» (مائده/۲) «اگر از ورود شما به مسجد الحرام جلوگیری کردند، دشمنی آنها و ادارتان نکند که بر آنها تعدی کنید.» (صفوی، ۱۳۸۶ش: ۱۰۶)
 «أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَّكُمْ...» (بقره/۱۸۴) «اگر روزه بگیرید برای شما بهتر است.» (صفوی، ۱۳۸۶ش: ۲۸)^۶

۳) حال

نمونه سوم مورد بررسی، حال است که در معنای شرطی قرار می‌گیرد و در دو مورد حال مفرد و جمله قابل بررسی است:

۳,۱ حال مفرد

اصل در حال مفرد این است که به صورت نکره مشتق ذکر شود؛ مانند «جاء رجلٌ مجتهداً» و اگر به صورت معرفه بیاید، باید مؤول به نکره شود؛ مانند «جاء الرسول وحده» که کلمه وحده در تأویل به نکره منفرداً عنوان می‌شود. (الشرطونی، ۱۳۸۳ش: ج ۴، ۲۹۷)
 اما کوفیان اجازه داده‌اند که وقتی حال متضمن معنای شرط باشد، می‌تواند معرفه آورده شود و این در صورتی است که دلالت بر حالتی داشته باشد که در آن تفضیل باشد؛ مانند «زیدُ الراكبُ منه الماشي یعنی هو إذا ركب أحسن منه إذا مشي.» (همان، ۲۹۸) پس اگر حال معرفه باشد و در آن حالتی بر تفضیل دلالت کند، می‌تواند متضمن معنای شرط باشد.

۳,۲ جمله حالیه

جمله حالیه می‌تواند معنای شرط داشته باشد و نکته قابل توجه این است که هر جمله حالیه‌ای معنای شرط در خود ندارد، بلکه باید به مضمون و مفهوم آن توجه شود؛ مانند «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ...» (أنعام/ ۱۵۸) «شاهد در این آیه «لا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» است؛ یعنی اگر از قبل ایمان نیاورد، در آن روز معین ایمان آوردنش سودی به حالش نخواهد داشت.» مانند «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى...» (نساء/۴۳) «شاهد در این آیه «وَأَنْتُمْ سُكَارَى» است؛ یعنی اگر در حالت مستی هستید، به نماز نزدیک نشوید.»

در این موارد، جمله‌هایی که به عنوان شاهد بیان شده‌اند، هر دو در نقش جمله حالیه هستند؛ اما همانطور که از معنای آنها برمی‌آید، می‌تواند معنای شرط در خود داشته باشد.

۴) او در معنای شرط

او همواره به عنوان حرف عطف مطرح می‌شود؛ اما در مواردی می‌توان آن را به شرط تأویل نمود.

ابن الشجری معتقد است نمونه «الأضربنه عاش أو مات» اینطور تأویل می‌شود: «إن عاش بعد الضرب و إن مات» (ابن هشام، ج ۱، ۱۴۲) که به نظر می‌رسد، در این تأویل دو نکته وجود دارد:

نکته اول: اگر به معنای مثال ذکر شده توجه کنیم، این مطلب را در می‌یابیم که او تنها برای شرط نیست، بلکه هم برای شرط و هم برای عطف آورده شده است. چون هرگاه آن را تأویل می‌کنیم، می‌گوییم «وإن» که «و او» برای عطف و «إن» برای شرط است.

نکته دوم: او عاطفه است و جمله بعد از شرط را به شرط عطف می‌دهد و به همین دلیل معطوف نیز دارای معنی شرط خواهد بود؛ مانند «لأرعين عهد و دادك راسلتنی أو قاطعتنی إن تراسلنی و إن تقاطعتنی لأرعين عهدك».

۵) إلاً در معنای شرط

إلاً یکی از حروف استثنا است؛ اما در نمونه‌هایی می‌تواند معنای شرط پیدا کند. نمونه آن در دعای تعقیب نماز ظهر است «اللهم لاتدع لی ذنباً إلاً غفرته» که تأویل می‌شود به «اللهم إن تدع لی ذنباً فاغفروه»؛ یعنی «اگر برای من گناهی را وامی‌گذاری، آن را ببامرز».

تفاوت متضمن معنای شرط با شبه شرط

تفاوتی که بین متضمن معنای شرط و شبه شرط وجود دارد، باعث شد تا دو نام متفاوت بر آنها اطلاق شود:

۱. بحث متضمن معنای شرط در کتب نحوی مطرح شده است و مواردی خاص را در بر می‌گیرد و با اینکه گفته می‌شود متضمن معنای شرط، اما با الفاظ خاصی شناخته شده است؛ مانند إذا، كلما و... یعنی متضمن معنای شرط نزد نحویان تعریف شده است؛ اما در بعضی از کتب نحوی به شبه شرط اشاره‌هایی شده است و حتی در آن اشاره هم به ذکر اسم موصول اکتفا می‌کنند و این مورد از تعریفی خاص برخوردار نیست.

۲. تفاوت دیگر این است که شبه شرط، کلی‌تر از متضمن معنای شرط است و تنها مواردی را که معنای شرط در خود دارند، در بر نمی‌گیرد. بلکه مواردی که لفظ شرط دارند و مقصود شرط نیست و نیز مواردی که با لفظی غیر از شرط، مقصود شرطی دارند، در برمی‌گیرد. پس با احترام به نظر استادان علم نحو:

اولاً مواردی جزء شبه شرط هستند که در کتب نحوی یا ذکر نشده یا به اشاره مختصری به آن اکتفا شده است. برای این موارد می‌توان نام شبه شرط را پیشنهاد داد.

ثانیاً بحث شبه شرط را به رسمیت می‌شناسیم.

نتیجه‌گیری

- جمله‌های شرطی در زبان عربی را از دو دیدگاه احتمال وقوع و ساختار می‌توان طبقه‌بندی نمود.
- شرط در زبان عربی یا به وقوع می‌پیوندد که شرط واقعی نامیده می‌شود؛ و یا قابلیت وقوع را ندارد که شرط غیرواقعی است.
- شرط در صورتی غیرواقعی است که در زمان گذشته به وقوع پیوسته و دیگر امکان وقوع برای آن وجود ندارد (غیرمحمتمل) و یا اینکه در زمان گذشته اتفاق نیفتاده و در زمان حال و آینده نیز اتفاق نمی‌افتد. (کاملاً محال)
- جمله‌های شرطی زبان عربی از نظر ساختار به چهار دسته تقسیم می‌شوند: شرط ساده، شرط ترکیبی، متضمن معنای شرط و شبه شرط.
- جمله با دو تعریف می‌تواند شبیه به شرط باشد: یا لفظ، شرط و مقصود غیرشرط است و یا لفظ، غیر شرط و مقصود شرط است.

پی‌نوشتها

۱. بحث لو شرطی امتناعی را از این مبحث خارج کرده‌ایم؛ چرا که اگر بعد از «لو» فعل مضارع به کار رود، به معنی ماضی است و در اینجا مقصود ما بحث «لو» نیست؛ زیرا لو جزء شرط واقعی محسوب نمی‌شود.
۲. يَأْتِيَنَّكُمْ: مضارع مبني على الفتح في محل الجزم فعل الشرط، فَرَبَطَهُ لَجَوَابِ الشَّرْطِ، مَنْ: اسم شرط جازم، اتَّبَعَ: فعل ماض في مبني على الفتح في محل الجزم فعل الشرط، جمله مَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ: في محل الجزم جواب الشرط الأول مقترنه بالفاء، جمله لا يَضِلُّ: في محل رفع خبر لمبتدأ المحذوف تقديره هو و الجملة الإسمية هو لا يَضِلُّ في محل جزم جواب الشرط الثاني مقترنه بالفاء. (صافی، ۱۹۶۸م: ج ۸، ۴۳۵)
۳. إذا ظرف للمستقبل فيه معنى الشرط في محلّ النصب متعلّق بـ (قالوا) (صافی، ۱۹۸۶م: ج ۵، ۴۹)؛ إذا لفظه وضعت للوقت بشرط أن يكون ظرفاً زمانياً و فيها معنى الشرط و إنما يعمل فيها جوابها و لا يجوز أن يعمل فيه «جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ» لأنّ إذا في التقدير مضاف إلى قيل و المضاف إليه لا يعمل في المضاف. (الطبرسي، ۱۴۰۶م: ج ۱، ۱۳۷)
۴. البته در آیات قرآن کلمات همیشه در بردارنده معنای شرط نیست؛ چراکه در آیاتی «ما» موصول است؛ مانند سَتَجِدُونَ آخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَا رَدُّوا إِلَيَّ الْفِتْنَةَ أُرْكِسُوا فِيهَا. (نساء/ ۹۱)
۵. فاء آمده تا بگوید که آمدن باید انجام شود تا درهم داده شود. اگر فاء نمی‌آمد می‌توانست این احتمال داده شود که در غیر از آمدن هم درهم به او تعلق می‌گرفت؛ یعنی شرط دادن درهم - که منوط به آمدن است - برداشته می‌شد.
۶. نمونهٔ دیگر آیات قرآنی در این زمینه «قلم/ ۱۴» و «محمد / ۱۸»

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم
۲. آیتی، عبدالمحمّد. (۱۳۷۴ش). ترجمه آیات قرآن کریم؛ چاپ چهارم، تهران: سروش.
۳. ابن مالک الطائی، جمال‌الدین محمد. (۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م). شرح الکافیة الشافیة؛ تحقیق علی محمد معوض، عادل أحمد عبدالموجود، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۴. ابن هشام الأنصاری، جمال‌الدین عبدالله بن یوسف. (دون تاریخ). مغنی اللیب عن کتب الأعراب؛ مع حواشی حسن حمد، بیروت: دارالکتب العلمیة.
۵. ابن یوسف الأندلسی، ابوحنیان محمد. (۱۴۲۰ق). البحرالمحیط فی التفسیر؛ بیروت: دارالفکر.
۶. الأنباری، کمال‌الدین أبوالبركات عبدالرحمن بن محمد بن أبی سعید. (۱۹۶۱م). الإنصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین البصریین و الکوفیین؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید، الطبعة الرابعة، بیروت: دارالفکر.
۷. التفتازانی، سعدالدین. (۱۳۸۳ش). مختصر المعانی؛ چاپ هشتم، قم: دارالفکر.
۸. حسن، عباس. (دون تاریخ). النحو الوافی؛ مصر: دارالمعارف.
۹. الزجاج، إبراهيم بن سري بن سهل. (۱۴۲۰ق). إعراب القرآن؛ الطبعة الرابعة، القاهرة: دارالكتاب المصری.
۱۰. الزمخشري الخوارزمي، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر. (۱۳۵۴ق). الكشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل؛ الطبعة الأولى، مصر: مطبعة مصطفى محمد.
۱۱. سیبویه، ابوبشر عمرو بن عثمان بن قنبر. (دون تاریخ). الكتاب؛ تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، الطبعة السادسة، بیروت: دارالتاریخ.
۱۲. الشرتونی، رشید. (۱۳۸۳ش). مبادئ العربية؛ چاپ نهم، تهران: أساطیر.
۱۳. صافی، محمود. (۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م). الجدول فی إعراب القرآن و صرفه؛ الطبعة الأولى، دمشق: دارالرشید.
۱۴. صفوی، محمدرضا. (۱۳۸۶ش). ترجمه قرآن کریم (بر اساس المیزان)؛ چاپ سوم، قم: دفتر نشر معارف.
۱۵. الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن. (۱۴۰۸ق). مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دارالمعرفة.
۱۶. طنطاوی، محمد. (۲۰۰۸م). معجم إعراب القرآن الکریم؛ راجعه محمد فهیم ابوعمیة، الطبعة الثانية، طهران: مؤسسه الصادق.
۱۷. المبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید. (۱۴۲۰ق/۱۹۹۹م). المقتضب؛ تحقیق حسن حمد، الطبعة الأولى، بیروت: دارالکتب العلمیة.

۱۸. المرادی، ابن أمّ قاسم. (۱۴۲۲ق/۲۰۰۱م). توضیح المقاصد و المسالك بشرح ألفیه ابن مالک؛ شرح و تحقیق عبدالرحمن علی بن سلیمان، الطبعة الأولى، القاهرة: دارالفکر العربی.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲

تقسیم الجملة الشرطية على أساس الشواهد القرآنية*

أمیر حسین رسول نیا
أستاذ مساعد بجامعة كاشان
مریم آقاجانی
ماجستير في اللغة العربية وآدابها بجامعة كاشان

المخلص

كان القرآن ولا يزال بما فيه من المفاهيم والمبادئ السامية مترسباً في أعماق الضمير البشري. وصار نبعاً دافقاً تنحدر منه شتى العلوم تستلهم منه مبدأً وأساساً. فالصرف والنحو من العلوم التي نشأت بعد نزول المصحف الشريف ووضع العلماء للمباحث المدروسة فيهما أقساماً عديدة تيسيراً لدراستها وتعليمها لكنهم قد أهملوا التقسيم والتنوع في بعض المواضيع. فالجملة الشرطية من المباحث التي لم يجعلوا لها أقساماً محددة رغم أنها من أكثر الجمل استعمالاً لا سيما في التنزيل الحكيم إلا أننا لا نجد بين أقوال النحويين و الصرفيين تقسيماً لها، فهذا المقال يتطرق إلى اقتراح تقسيم للجملة الشرطية حسب مواضيع استخدامها في القرآن الكريم.

الكلمات الدليلية:

القرآن الكريم، التقسيم، الجملة الشرطية، إمكان وقوع الفعل، الصياغة

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۱/۰۱/۲۸ تاريخ القبول: ۱۳۹۲/۰۴/۲۴

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: rasoulnia@kashanu.ac.ir